



در روز ۲۷ خردادماه ۱۱۸۸ شاهنشاهی (برابر با ۱۷ ژوئن ۶۲۹ میلادی^[۱])، انجمن نخبگان و بزرگان کشوری، پوراندهخت، نخستین امپراتور زن در جهان را بعنوان شاهنشاه خود برگزیده و او را برتخت امپراتوری (شاهنشاهی) ایران ساسانی نشاندند. برتخت نشاندن پوراندهخت بر اورنگ شاهنشاهی ایران، در حقیقت واپسین تیر ترکش برای جلوگیری از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی بود.

شاهنشاهی ساسانی بر خلاف باور و برداشت همه ^[۱] تاریخ‌شناسان و ایران‌شناسان ایرانی و جهانی، یک نظام یکپارچه ساسانی نبوده است، بلکه می‌بایستی یک اتحادیه، ساختاری از خاندان‌های پارسی/ساسانی و پهلوی (هفت خاندان اشکانی) بوده باشد. برای اثبات این نظریه می‌تواند به چندین مستند تاریخی نظر افکند، از جمله خاندان سورن‌ها که مسئول تاج بر سر گذاردن پادشاهان دودمان ساسانی بوده‌اند، یا حضور ژنرال‌های اشکانی در دستگاه ساسانی و حتی گزینش پوران‌دخت بعنوان شاهنشاه، که از پدری ساسانی (پارسیگ) و مادری پهلوی (اشکانی) از خاندان اسپهبدان بوده است که نشانگر نه تنها نفوذ، بلکه همکاری پهلوها (اشکانیان) در اداره ^[۲] امپراتوری ساسانی بوده است، در نتیجه درست و شایسته می‌باشد تا در زمان نام بردن از این امپراتوری ایرانی، بعنوان "امپراتوری ساسانی-اشکانی" نام برده شود.

گزینش پوران‌دخت

شاهنشاه^[۲] پوران‌دخت (در پارسی میانه Boran/Buran) با پاشنامه [لقب] "فرّه افزون" یکی از دختران خسرو پرویز بود که در سن ۱۹ سالگی بر تخت شاهنشاهی ساسانی نشست. بدون هیچ گمانی او میبایستی فردی باهوش و سیاستمداری مدبر و به امور کشورداری آشنایی داشته است که نه تنها توانسته بود تاج شاهنشاهی ساسانی را ویژه خود بسازد، بلکه در میان همه اختلافات درباری و کشوری دو بار به پادشاهی رسد.^[۳] دو دیگر، بگمان زیاد، بخاطر توانایی و شایستگی او و البته نیم ساسانی و نیم اشکانی بودنش بوده است که بزرگان لشکری و کشوری وی را واپسین تیر در ترکش برای جلوگیری از فروپاشی اتحادیه شاهنشاهی خود بشمار آورده بودند.^[۴]

بر تخت نشستن پوراندهخت، پس رخدادن یک سری درگیری های درونی سیاسی انجام شد.

۱ - برکناری و مرگ/کشته شدن خسرو پرویز در هشتم اسفندماه سال ۱۱۸۷ شاهنشاهی (برابر با ۲۸ فوریه ۶۲۸ میلادی)، بدست پسر خود؛

۲ - برتخت نشاندن شیرویه از سوی انجمن بزرگان بنام کواذ دوم (قباد دوم)، که پس از شش ماه پادشاهی در روز ۱۵ شهریورماه بر اثر بیماری طاعون درگذشت؛

۳ - برتخت نشاندن اردشیر (سوم) فرزند هفت ساله کواذ که او هم پس از هشت ماه پادشاهی در روز هفتم اردیبهشت ماه (۶ سپتامبر ۶۲۹ میلادی) بدست سپهبد شهربراز (از خاندان مهران و یکی از "پهلوها" [اشکانیان]) کشته شد؛

۴ - شهربراز[5] و اعلام پادشاهی که او هم پس از ۴۰ روز پادشاهی، بدست "فرخ هرمزد" (او هم یک پهلو [اشکانی]) و از خاندان اسپهبد که مرزبان شمال (خوراسان و آتروپات) بود کشته شد!

این رخدادهای و به پادشاهی رسیدن ۴ پادشاه در طی یکسال و اندی، نشانگر چگونگی و وضعیت بحرانی و اسفناک شاهنشاهی ساسانی (یا در حقیقت اتحادیه ساسانی-اشکانی) پیش از یورش تازیان به ایران بوده است؛ نشانگر اختلافات درونی نه

تنها در میان خاندان سلطنتی، بلکه در گریه‌های بزرگان کشوری و لشکری و از میان رفتن اتحاد و یکپارچگی خاندان‌های ساسانی و اشکانی بوده است، که بیش از چهارسده حکم چسبی برای آن شاهنشاهی را ایفا کرده بود.

دو دوره شاهنشاهی پوراندهخت

پوراندهخت، در دو دوره به مقام شاهنشاهی رسید. در نخستین دوره، پس از بقدرت رسیدن، بجز تلاش برای ثبات و آرامش کشور و مهمتر زنده ساختن همبستگی میان خاندان‌های ساسانی و اشکانی، از جمله برگزیدن "فرخ هرمزد" (رئیس پهلوها) بعنوان صدراعظم (framadr-wuzurg) خود، نیز دست به اصلاحات زیربنایی در کشور زد، از جمله برقراری عدالت‌های اجتماعی، بازسازی زیر ساخت‌های عمومی، پائین آوردن مالیاتها و غیره. برنامه‌های او را بایستی کوششی در زنده ساختن و بازگرداندن شکوه و بزرگی شاهنشاهی ایران در زمان پدرش بشمار برد. ولی شوربختانه شکاف درونی و طمع و تشنه قدرت در کشور ژرفتر از آن بوده است که پوراندهخت مسلماً در سر میبنداشته است، زیرا دقیقاً پس از یکسال پادشاهی در روز ۱۶ خردادماه ۱۱۸۹ شاهنشاهی (۱۶ ژوئن ۶۳۰ میلادی)، "شاپور شهروراز" (فرزنده شهربراز) بیاری "فرخ هرمزد" برضد او کودتا و از مقام شاهنشاهی برکنار ساخته شد. ولی پادشاهی شاپور مورد موافقت "پیروز خسرو"، که رئیس خاندان‌های ساسانی بود قرار نگرفت و برکنار و بجایش "آذرمدخت"، دختر دیگر خسروپرویز و خواهر پوراندهخت بر تخت شاهنشاهی نشاند شد.

فرخ هرمزد که خود سودای پادشاهی را در سر می پروراند از آذرمدخت درخواست همسری نمود. آذرمدخت از ترس جان پذیرفت، ولی به سپهبد "مهرانید سیاووخش" (نوه بهرام چوبین) دستور کشتنش را داد. دیری نپایید که "رستم فرخزاد"، فرزند فرخ هرمزد، آذرمدخت را بخاطر ضعیف‌انسی یا خونخواهی پدر کشت و بدینگونه برای "پوراندهخت" برای دومین

بار بر تخت شاهنشاهی نشست.

پوراندهخت پس از برتخت نشستن، بیدرنگ در ادامه سیاست های پیشین خود، بویژه در زنده ساختن اتحاد و همبستگی میان ساسانیان و پهلوها بر آمد. او با برپایی نشست ها و گفتگوهای میان دو گروه سرانجام موفق گشت تا با بستن پیمان آشتی برای مصلحت کشور اختلافات گذشته را کنار گذارند، که این بزرگترین سنگ بنای ادامه شاهنشاهی ساسانی بود، ولی شوربختانه کمتر از یکسال "پیروز خسرو" (رئیس بخش خاندان های ساسانی) در توطئه ای پوراندهخت را بقتل رساند. با اینکار پیروز خسرو نه تنها همه تلاشهای پوراندهخت در متحد ساختن اتحادیه را نقش بر آب و سنگ نابودی ایران را بنا گذاشت.

رخدادهای پس از پوراندهخت و یورش تازیان

رستم فرخزاد پس از کشته شدن پوراندهخت، با بینشی بلند و دورنگر، بجای انتقام و ایجاد یک جنگ درونی در امپراتوری، دست دوستی بسوی "پیروز خسرو" دراز نمود و با موافقت یکدیگر نوه خسرو پرویز، یزدگرد (سوم) که هشت سال بیش نداشت را برتخت نشاندند. با برتخت نشاندن یزدگرد (سوم)، هر دو تلاش نمودند تا سیاست پوراندهخت در اتحاد ساسانیان و پهلوها را ادامه دهند، ولی شوربختانه "نوشدارو و پس از مرگ سهراب بود"، زیرا که تازیان به ایران یورش آورده و به امپراتوری و اتحادیه پارس-پهلویان پایان دادند. نتیجه شوم آن یورش را ایرانی هنوز پس از گذشت یکهزار و سیصد و اندی سال، هنوز با جان و هستی خود میپردازد.

اگر بر اثر خیانت "پیروز خسرو"، پوران‌دخت کشته نمی شد، بگمان زیاد ارتش شاهنشاهی نه تنها از تازیان شکست نمی‌خورد، بلکه اتحادیه ساسانی-اشکانی به زندگی خود ادامه میداد و امروز پوران‌دخت، بعنوان یکی از مقتدرترین و موثرترین شاهنشاهان ساسانی، در کنار اردشیر، شاپور یکم و دوم، خسرو انوشیروان و خسرو پرویز نام برده میشد. ولی در هر روی، تاریخ‌شناسان غربی و نیز ایرانی نسبت به پوران‌دخت و بزرگی و خدماتش کم مهر و حتی بی مهر بوده اند و تاریخ آنگونه که شایسته و بایسته آن بزرگ بانوی ایرانی بوده، از او قدردانی و سپاسداری نکرده است. بهر روی، انگیزه اصلی کم اهمیت جلوه دادن جایگاه پوران‌دخت در تاریخ از سوی غربیان، هراس از اقرار بر ارزش زن در ایران باستان می باشد زیرا که مایلند این تفکر را جای اندازند که حقوق و ارزش زن برخاسته از فرهنگ غریبه - نیز بی مهری پژوهشگران ایرانی نسبت به او، برخی بخاطر داشتن عقاید متعصب مذهب اسلام و سرشت مردسالاری آنان و برخی دیگر بخاطر تفکر گله ای و دنباله روی های کورکورانه از غربیان و عدم استقلال فکری تا بگفته ای دیگر "عادت به جویدن تفاله های غربیان و دنباله روی بدون قید و شرط از تخیلات آنان" می باشد.

در هر روی، به گمان زیاد حتی اگر هم تازیان به ایران یورش نمی آوردند ایران ساسانی توان ادامه حیات را نداشت - و یا رومیان بدان یورش آورده و به اشغال خود در می آورند و یا حتی امپراتوری میان دو بخش پارسیان و پهلویان تقسیم می شد -- و یا حتی یکی از مرزبانان از فرصت بهره وری کرده و دودمان نویی را در ایران پایه گذاری میکرد.

شاپور سورنپهلو - ۲۷ خردادماه ۱۳۷۷

پی نوشت ها

2 - واژه "شاهنشاه" (شاه شاهان) در زمان ساسانیان هم برای پادشاه مرد و هم زن بکار برده می‌شده است. بسیاری از مترجمان لقب پوران‌دخت را بی‌پارسی "ملکه" برگردان کرده اند، که واژه ای نادرست است. برابر "ملکه" یا همسر شاهنشاه در ایران ساسانی "بامیشن" (bāmīšn) بوده است. برابر "شاهنشاه" در روم باستان "امپراتور" و برای زنان "امپراتیسی" بوده است. برای اطلاعات بیشتر به این کتاب مراجعه نمایید:

Malek, M. H. and Curtis V. S., "History and Coinage of the Sasanian Queen Bāmīšn," NC 158, 1998, pp. 113-29.

3 - برخلاف، ادعای تاریخ طبری و نیز شاهنامه فردوسی که علت پادشاه شدن پوران‌دخت، بازنماندن فرزند پُری از خسرو پرویز بوده درج شده است، پوران‌دخت در زمان تاجگذاری، دهها برادر تنی و ناتنی از جمله جوانشیر، فرخزاد و خسرو (پنجم!) داشته بوده که از دست برادر کشی شیرویه جان سالم بدر برده بودند. بدینروی گزینش او از سوی بزرگان، تنها بخاطر توانایی و شایستگی او در نجات امپراتوری بوده است!

4 - <https://www.cais-soas.com/CAIS/History/Sasanian/sasanid.htm>

5 - نام اصلی او روشن نیست، ولی شهربراز لقب او به چم "گراز شاهنشاهی" بوده است. این لقب را بخاطر شمشیر زدن با دو دست را خسرو پرویز بدو داده بوده است.

